



# شعور سینما و شوق دریافتن

## به مناسبت انتشار نخستین شماره مجله ماه گرفتگی

نگارنده: امیر حسین تیکنی

سینماست؛ درحقیقت این‌گونه فیلم‌ساختن است که سبب می‌شود سینما را هنر بدانیم. سینمای مؤلف، به‌عنوان سینمایی که بازتاب اندیشه سازنده آن است، می‌تواند جایگاه بسیار مستحکمی در فرهنگ جامعه داشته باشد. هنرمند می‌اندیشد و فیلمی که می‌سازد، قالبی است که او در آن اندیشه‌اش را بازگو می‌کند؛ همچون شعری لایه‌مند یا نقاشی‌ای که در پس رنگ‌هایش مفهومی شکل گرفته است. این ویژگی هنر است و اگر ابزار هنر در اختیار چنین شگفتی‌سازان آمیزی نباشد، نامش هنر نیست، تنها صنعتی است که شمالی هنر به چهره کشیده است؛ پس با شوق دیدن سینمایی که برخاسته از شعور است و مخاطبش شعور تماشاگر است، سینما را عاشقانه دوست می‌داریم و ستایشش می‌کنیم. در ماما رومای پازولینی، ماما فریاد می‌زند یا بهتر است بگوییم ضجه‌اش را فریاد می‌کند. پنجره‌ای را می‌گشاید که روبه‌روی جهان نیستی است. او با تمام حنجره فرزندش را می‌طلبد؛ اما دیگر دیر است. اتوره او مرده است. اتوره تاب دانستن حقیقت را نداشته است. نادانی برای اتوره موهبتی بود که پیش‌تر او را زنده نگه داشته است؛ اما اینک زمان مردن فرارسیده است. دانایی دلیل تنهایی است و رنج پادافره آن. در ماه‌گرفتگی سفری این‌گونه خواهیم داشت به جهان سیال تصاویری که از حقیقت‌های جهان سخن می‌گویند و برای بالابردن درکمان از جهان واقعیت، ذهنمان را به رویاهای و خیال‌ها می‌کشانند. در کنار هم زندگی را در تصاویری جست‌وجو خواهیم کرد که رویا و خیال و اندیشه را در کنار هم خواسته‌اند و همچون جنگی تمام‌عیار برای به‌بارنشستن درخت آگاهی پا به

ناگهان چشم‌های غمگین ژان لب به سخن می‌گشاید. وقتی بر لب‌های غمگین‌ترش مهر سکوت خورده است، در برابر چشم‌های مبهوت بیننده چشم‌های ژان است که به آتشفشانی از درد بدل شده است. آنچه مدت‌ها در ذهن ژان می‌گذشته است، هرچند دیر اما همچون مذاب داغی از حلقه چشم‌های بی‌رمقش بیرون می‌زند. در قباب دوربین به ثبت می‌رسد. بر پرده سینما آشکار می‌شود و همچون هیبت مهیب پتکی کوبیده‌برمیز، ما را می‌خکوب دادخواهی خود از زندگی می‌کند. ژان آرام پشت میز نشسته است. در دستان خونینش قیچی برنده‌ای را پنهان کرده است. قیچی همدمی خشمگین که سال‌هاست با او بوده و در قلب ژان زیسته است و امروز بی‌هیچ احساس گناهی، در گلوگاه جهانی مردانه و سلطه‌طلب فرورفته است. ژان پنج دقیقه روبه‌روی دوربین می‌نشیند تا به تیتراژ پایانی برسیم. در این پنج دقیقه باید بوی تن آخرین مرد هوسبازی که ژان را در آغوش کشیده است، از مشامش پریده باشد و بوی خون گلوگاه خونین مرد فضا را پر کرده باشد. شانتال آکرمن در ژان دیلمن، یکی از برجسته‌ترین آثار سینمای مؤلف جهان، بی‌رحمانه در داستانی آرام و بلند، زندگی روزمره زنی را به تصویر می‌کشد که از نشاطی بی‌بدیل به جنونی هوشمند می‌رسد. امید و ناامیدی هولناکی که ریشه مشترکی دارند و تصویری دقیق از پوچی جهانی را به نمایش می‌گذارند که هر لحظه در جست‌وجوی گمشده‌ای سرگردان‌تر و ناتوان‌تر می‌شود؛ اما آن گمشده چیست؟ گذار می‌گوید سینما قالبی است برای اندیشیدن. حق با ژان لوک عزیز است. سینمای متفکر، آبروی



دلفین سیریگ در نمای پایانی فیلم ژان دیلمن، ساخته شانتال آکرمن

در دریا‌های خیالی فلینی گم شویم. گوش به صدای موسیقی شخصیت‌های فیلم‌های برگمان بسپاریم و از شگفتی و تأثیرگذاری سینمای کوروسوا و اوزو بر فرهنگ معاصر ژاپن سخن بگوییم. همراه با وندرس بر فراز برلین با فرشتگان گفت‌وگو کنیم و روزهای بلند با موسیقی کاریندرو بر کرانه تصاویر شاعرانه آنجلوپولوس قدم بزنیم. در ماه‌گرفتگی جدی‌تر از هر جایی که بوده‌ایم همراه با شما، از شعور سینما و شوق دریافتن سخن خواهیم گفت.

در شماره نخست سراغ داگوئل رفته‌ایم. شهریار یعقوبیان برای ما از این فیلم درخشان لارس فون تریه می‌گوید. لارس فون تریه کارگردان بی‌نظیری است. مردی است که هر یک از فیلم‌هایش تصویری موجز و ژرف از جهانی انسانی می‌نمایاند. برای اثبات این گفته کافی است تصویر نهایی فیلم مالخولیا را به یاد بیاوریم یا غمناکی بی‌نهایت تلخ رقصنده در تاریکی، نومی‌دی دلهره‌آور جک وقتی غرق در خشونت بی‌پرده خود می‌شود، در ذهن بازسازی کنیم یا امیدی را تجسم کنیم که در شکستن امواج، قلب امیلی را به‌مثابه کشتی گمشده‌ای در زندگی سرگردان می‌کند. لارس فون تریه خالق اثر ماندگار ضد مسیح نیز است. در تمام آثارش کوشیده است متفکری جدی باشد و اندیشه‌اش را با ما به اشتراک بگذارد. داگوئل در کنار ماندرلی دوگانه معروف اویند که به‌خاطر پیوندی که با هنر تئاتر دارند، میان علاقه‌مندان به ادبیات نیز به شهرت بسیاری دست یافته‌اند.

عرصه هنر هفتم گذاشته‌اند. در بخش سینمایی مجله ماه‌گرفتگی به ذات هنری سینما عزیمت می‌کنیم و دست بر شناخت بهتر و دقیق‌تر سینمای اندیشمند می‌زنیم. عباس جان کیارستمی خودمان می‌گوید هیچ تعریف مشخصی برای فیلم وجود ندارد. هر تصویر متحرکی که مفهومی در خود داشته باشد، فیلم است؛ حتی اگر هیچ سینماگری آن را سینما نداند باز هم فیلم است. نمی‌دانم چقدر با این گفته کیارستمی می‌توانید موافق باشید؛ اما امیدوارم با من موافق باشید که فیلم با مفهوم خودش است که ارزش می‌یابد و ساخت فیلم در بعد مهارتی آن، فقط باید باهدف تجلی‌بخشیدن به مفهوم باشد. هر فیلم سینمایی تجربه‌ای است. هنرمند با تجربه‌گرایی است که می‌تواند به خلق شاهکاری برسد. تجربه‌گرایی نیز فراز و فرود دارد. دانش، مطالعه، استفاده از تجربه‌های پیشین و تلاش هنرمند به او این اجازه را می‌دهد که در این مسیر موفق باشد. با این حال تجربه‌گرایی همیشه موفقیت‌آمیز نیست و بهترین هنرمندان تجربه‌گرا نیز روزهایی پر از ناکامی را پشت سر گذاشته‌اند؛ اما آنچه می‌خواستیم به آن برسیم این است که هنر زاینده‌ی جسارت تجربه‌کردن است و برای خلق اثری هنری، چاره‌ای جز این راه نیست؛ چراکه خلاقیت در تکرار نه‌تنها تعریف نمی‌شود، بلکه می‌میرد. تجربه و دانش در کنار هم هستند که هنرمند را به جایگاه ارزشمند خالق بودن می‌رسانند. در این باره با یکدیگر بیشتر صحبت خواهیم کرد. یادداشت‌ها و صحبت‌ها و نقدهایتان را برای مجله ماه‌گرفتگی بفرستید تا هم‌هوا و هم‌صحبت باشیم.



آنا مانیانی در نمای پایانی فیلم ماما روما؛ به کارگردانی پیر پائولو پازولینی